

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Human rights

حقوق بشر

بهر روز سورن  
۰۶ مارچ ۲۰۱۶

## به بهانه پخش کامل دادگاه نمایشی "سربداران" از تلویزیون رژیم جمهوری اسلامی



توضیحات گیلانی درباره مفاهیم محارب، مفسد فی الارض و قطع پای چپ و دست راست نشاندهنده عمق فجایی است که در دهه شصت با اتکاء به شریعت و قوانین الهی در زندانهای کشور به وقوع پیوسته است. تحلیل غیرواقع بینانه سیاسی از روانشناسی توده‌ئی و توازن قواء، این تشکل را نیز به دنبال جرقه زدن به خرمن نارضایتی‌ها و با امید به خیزش عمومی علیه حاکمان اسلامی کشانید که با کشتار بخش بزرگی از اعضاء و کادرهای این جریان سیاسی چپ توسط وحوش حاکم اسلامی، خسران بزرگی نیز به موجودیت چپ به طور کلی در ایران وارد شد

.....

### پیچ توبه اوین یا پیچ مخوف ترین و اسرارآمیزترین کشتارگاه و شکنجه گاه انسانها

پخش کامل محاکمه نمایشی کادرها و اعضاء اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) از تلویزیون جمهوری اسلامی در طی ماههای دی و اسفند [دلو و حوت] بهانه ای شد تا بریده ای از خاطرات زندان خود را که تحت نام سیمای شکنجه حدود دو دهه پیش منتشر شد، در این نوشته بیاورم.

این محاکمات را، اسدالله لاجوردی به عنوان دادستان انقلاب و محمدی گیلانی به عنوان قاضی دادگاه انقلاب! (حاکم شرع) اداره می کنند. در برخی از جلسات، سید حسین موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب اسلامی نیز در کنار آن ها دیده می شود.

گیلانی و لاجوردی که به عنوان لبه تیز شمشیر سرکوب و جنایات رژیم محسوب می شدند، معرکه گردان محاکماتی هستند که قربانیان آن از میان شکنجه گاههای زندان اوین عبور کرده اند و با پوست و گوشت و استخوان له شده در

برابر بیدادگاه قرار گرفته اند. از میان متهمان برخی هیچ نمی گویند، برخی به زبان می آیند و باز هم هیچ نمی گویند و برخی نیز تلاش می کنند با اتکاء به فرمولبندی هائی راهی غیر برای سرنوشت محتوم خود و فرار از چنگال وحوش حاکمان اسلامی بیابند.

اتحادیه کمونیست ها (سربداران) نیز همانند سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر از جمله تشکل هائی بودند که حاکمان و جلادانش در ابتدای دهه شصت و در زندانهای کشور با آنها با شدید ترین و وحشیانه ترین اشکال رفتار و بخش بزرگی از آنها را با شتاب به جوخه اعدام سپردند. بازماندگان ایندو تشکل را هرگز شوک از دست دادن رفقاییشان رها نکرد. اگر چه آمران و عاملان کشتار زندانیان سیاسی و مخالفان حکومت توسط شکنجه های بسیار و فضاءسازی های متنوع موفق شدند برخی از کادرهای ایندو تشکل و همچنین برخی از تشکلهای چپ دیگر را جلو دوربین فلم برداری بیاورند و یا در برابر زندانیان سیاسی دیگر به اظهارندامت از گذشته و تشکل خود وادارند اما هرگز موفق نشدند تا بدنه آنها را در زندانها بشکنند. به عبارت دیگر امروز می توان گفت که اگر چه رژیم در خم کردن تشکل ها موفقیت کسب کرد اما هرگز نتوانستند آنها را بشکنند.

واضح تر این که جمهوری اسلامی بیش از سه دهه است که درباره کشتار زندانیان سیاسی و به ویژه آنچه در زندان اوین و گوهر دشت و سایر زندانهای رژیم اتفاق افتاد، هیچ نمی گوید. سکوت اسم رمز میان تمامی طیف های حکومتی تا کنون بوده است. اصلاح طلبان علی رغم جنگ زرگری شان با اصول گرایان و از آنجا که خود در جنایات دهه شصت هم پیاله و شریک جرم بوده اند و در مقام و منصب راه خمینی جلاد را طی می کردند نیز ترجیح داده اند چیزی نگویند. خط قرمز خود را حفظ پایه های جمهوری اسلامی قرار داده اند و آنچه به جای مانده است خاطرات و یادهای سایر زندانیان سیاسی جان بدر برده و خانواده های قربانیان است.

از جمله نکاتی که لاجوردی جلاد به آن اشاره می کند. طرح جنایتکارانه مالک و مستأجر بود که مستقیماً اهداف فاشیستی رژیم را در عمل پیاده و منجر به دستگیری بسیاری از آزادیخواهان شد. او به تمسخر می گوید که پیچ خیابان منتهی به زندان اوین پیچ توبه و ندامت است. حال آن که به گزارش صدها بازمانده و رهائی یافته این زندان یکی از مرموزترین، اسرار آمیزترین و مخوف ترین زندانهای موجود در جهان بوده است.

توضیحات گیلانی جلاد درباره مفاهیم محارب، مفسد فی الارض و قطع پای چپ و دست راست نشاندهنده عمق فجایی است که در دهه شصت با اتکاء به شریعت و قوانین الهی در زندانها به وقوع پیوسته است. تحلیل غیرواقع بینانه سیاسی از روانشناسی توده ئی و توازن قواء، این تشکل را به دنبال جرعه زدن با امید به خیزش عمومی علیه حاکمان اسلامی کشانید که با کشتار بخش بزرگی از اعضاء و کادرهای این جریان توسط حاکمیت، خسران بزرگی نیز به موجودیت چپ به طور کلی در ایران وارد شد.

اظهار پشیمانی عمومی متهمان و همکاریهای موردی تعدادی از آنها متأثر از فضای سیاسی عمومی، شکنجه های روحی و جسمی و لغزش های سیاسی تئوریک اتحادیه کمونیست ها، آرمانگرایی روشنفکرانه و به تبع آن در پیش گرفتن مبارزه مسلحانه جدا از توده ها، قرار دادن نیروهای تشکیلاتی در نبرد نابرابر و از پیش شکست خورده بوده است. این نکته نه ساخته ذهن بدخواهان سیاسی بلکه موضوع بحث روزانه بخشی از اعضاء سربداران در زندانها بود. همانطور که در بریده ای از خاطراتم که بیش از دو دهه قبل نوشتم، مشاهده می کنید. دغدغه فکری تعدادی از سربداران هم سلولی ام درستی یا نادرستی برداشت ها و خطای سیاسی این جریان بود که به رسم امانتداری آنها را در این نوشته مکتوب کردم.

وحید سریع القلم بازجوی من بود که نقش دستیار بازجو از زندانیان چپ را به عهده داشت. نمونه هائی شبیه او در جریانات مختلف چپ بوده اند اما حقیقت این است که شدت وحشت زائی، شکنجه های وحشیانه جسمی و روحی چنان بود که بسیاری از زندانیان سیاسی را خلاف تمایلاتشان وادار به اعمالی به درجات مختلف کردند و برای سرکوب سایر زندانیان سیاسی مقاوم آنها به درجات مختلف مورد استفاده قرار دادند.

گفتنی است که پیش از این نمایشات بیدادگاهی در غیاب وکلاء و هیأت منصفه به متهمان گفته شده بود که محکوم به اعدام هستند و این موضوع را گیلانی در جریان محاکمات تذکر داده و تکرار می کند.

### سیمای شکنجه: صفحه شصت و هفتم منتشر شده در سال ۱۳۸۲

اسماعیل که متحمل شکنجه های ساواک و جمهوری اسلامی شده بود، از وابستگان به گروه (حرمتی پور) بود. منتظر اجرای حکم اعدام خود بود. او می دانست که اعدام می شود اما همچنان روحیه شاد و بذله گویش را حفظ کرده بود. خنده و شوخ طبعی عادت همیشگی او شده بود. از وصیت های وی این بود که در مراسم ختمش به جای خرما، انجیر تعارف کنند و این عمق تنفر اسماعیل از ریای رژیم فقها را نشان می داد. اسماعیل حبشی پس از مدت کوتاهی به بند عمومی منتقل و سپس اعدام شد.

علی رحمانی مهندس کشاورزی بود و با دنیائی از تجربه در این زمینه در دشت مغان کار می کرد و در میان کارگران کشاورزی این منطقه از شهرت و محبوبیت بسیاری برخوردار بود و حرفش در میان آنان سند محسوب می شد و از عناصر کلیدی تشکل های خودجوش این مکان پس از سقوط شاه بود. اسلحه به دست و در پی آرمان خود به رفقایش از اتحادیه کمونیست ها به جنگل های آمل می رود و پس از درگیری هائی دستگیر و به اوین منتقل می شود.

در طول چند هفته ای که با هم بودیم کلاس درس کشاورزی صنعتی برقرار بود. علی نیز با علاقه و با نظمی خاص دانسته های علمی خود را در امر کشاورزی، به دیگران منتقل می کرد. هم سلولی دیگرمان جوانی بود باز هم از هواداران اتحادیه کمونیست ها، پرشور، رزمنده و متعهد که در ابتدای جنگ خانمان سوز با عراق به دفاع از آخرین پایگاههای خرمشهر پرداخته و در زمینه سلاح های نیمه سنگین تبحر داشت. فریدون سراج نام داشت و به منوچهر آر پی جی ملقب بود. از اعضای جنگل بود و مدتی پس از انتقال از سلول ما تیرباران شد. زندانی دیگر متهم به هواداری از جریان اقلیت بود که شکنجه ها را پشت سر گذاشته بود و اتهامات را علی رغم شکنجه های رنگارنگ نپذیرفته بود، سپاه نیز مدرکی علیه وی در دست نداشت. بر اساس این داده ها احتمال آزادی او می رفت، یک سال بعد اطلاع یافتم که آزاد شده است.....

به جز علی رحمانی و فریدون سراج و برای مدت بسیار کوتاهی دو عضو دیگر سرداران به سلول ۵۶ (بند ۲۰۹) منتقل شدند که تمامی این مدت کوتاه را به تجزیه و تحلیل و نقد مشی سیاسی وقایع و نتایج حرکت نظامی آمل پرداختند. ایندو نیز به اجرای حکم قریب الوقوع اعدام خود اطمینان داشتند.

اسامی ایندو پاکبخته را متاسفانه هرگز به خاطر نیاوردم .